

صاحب امتیاز:

<b>موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه</b>
<b>(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)</b>
<b>رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم رستمیان</b> مقدم
<b>مدیر مسئول:</b> حامد شمس
<b>سر‌دبیر:</b> اکبر هاشمی
<b>معاون سردبیر:</b> رضا جمیلی
<b>دبیر تحریریه:</b> میترا فردوسی
<b>مدیر هنری:</b> سیدعلی‌رضا میرزامصطفی
<b>مدیرفنی:</b> پژمان اشکان
<b>ویرایش عکس:</b> شبنم رضوانی
<b>ویرایش متن:</b> مرضیه عظیمی
<b>تحریریه:</b> تسرین ظهیری، فاطمه علی‌اصغر
<b>آزاده افتخاری، امین جالالوند</b>
<b>مسعود شاه‌حسینی، نگار مفید</b>
<b>محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی</b>
<b>حامد رسولی،مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا</b>
<b>حمیدرضاعبدالوند، بهاره بدیعی</b>
<b>جواد حیدریان،مسعود مشایخی</b>
<b>با تشکر از:</b> بیژن رضضانی، ابراهیم باقری،
<b>صولت فروتن، احمدرضا سبزویش</b>
<b>نشانی:</b> خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
<b>شماره ۲۲، طبقه پنجم</b>
<b>تلفن تحریریه:</b> ۶-۸۵۵۱۷۰۸۵
<b>نمابر:</b> ۸۵۵۱۷۰۸۷
<b>www.Atiyehnoweekly.ir</b>
<b>چاپ:</b> هنر سرزمین سبز
<b>آگهی و اشتراک:</b> ۸۵۵۱۷۰۹۱

## رونمایی از «طریق عشق» در تالار وحدت

از آلبوم «طریق عشق» با آواز محمدرضا شجریان و آهنگسازی پرویز مشکاتیان رونمایی می‌شود. به گزارش ایسنا، مراسم رونمایی از آلبوم «طریق عشق» پنجم مهرماه همزمان باانتشار آن، در تالار وحدت تهران برگزار می‌شود. آلبوم موسیقی «طریق عشق» با همکاری گروه «عارف» و با اشعاری از حافظ و مولانا تهیه و در سال ۱۹۸۹ در اروپا اجرا شده‌است. اعضای گروه «عارف» در این کنسرت از این قرارند: «پرویز مشکاتیان» سرپرست گروه و نوازنده سنتور، «داریوش پیرنیاکان» نوازنده تار، «جمشید عدلیبی» نوازنده نی، «محمد فیروزی» نوازنده عود، «اردشیر کامکار» نوازنده کمانچه، «بیژن کامکار» نوازنده باب و دف و «ارژنگ کامکار» نوازنده تنبک.

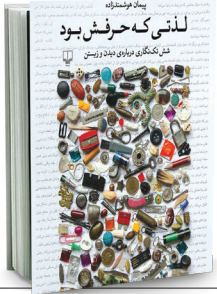
## ۱۶ | آتی‌ه‌نو

جایی برای حرف‌های خودمانی

### لذتی که حرفش بود

نکات تازه‌ای ممکن است برسیم؟ پیمان هوشمندزاده عکاس و نویسنده در آخرین کتابش در مورد موضوعاتی از این دست نوشته است. روایتگر احساسات و حالات آدم‌های دوروبر و خودش شده با ریزه کاری‌ها و جزئیات و خرده‌اتفاقی‌هایی که در حین عکاسی برایش افتاده‌اند. خودش در مورد کتاب «لذتی که حرفش بود» می‌گوید: «ترکیبی از خاطرات و تجربیات من طی سال‌هایی است که به عکاسی پرداخته‌ام. محور اصلی کتاب عکاسی است و در آن به مباحثی چون فراموشی در عکاسی هم پرداخته‌ام. قسمتی از محتوای کتاب هم به تفسیر عکس‌ها اختصاص دارد ولی هیچ‌کسی در این کتاب نخواهیم دید و متن‌ها هستند که حرف می‌زنند.»

«لذتی که حرفش بود» در شش بخش با عنوان‌های طبیعی، فراموشی، سکوت، خیال، لذت و تن‌ترسه تدوین و توسط نشر چشمه منتشر شده است.



#### «زیر پوست شهر-۶۲»

تسرین ظهیری



کوچه بوی مدرسه می‌دهد. هفت صبح قشنگی است. بچه‌های مدرسه نر گس جلوی در با مادرها و پدرها ایستاده‌اند تا بروند داخل مدرسه. دیوارهای مدرسه را نقاشی کرده‌اند. همه چیز طعم تازگی دارد؛ رویوش‌های گلهبی، کیف‌ها و کفش‌های نامرغوب. از کنار کلاس اولی‌ها که رد بشوی بوی کاغذ و دفتر تازه و نو می‌گیری. بچه‌ها جامادای‌های رنگ‌به‌رنگ را درآورده‌اند و دارند مدادوپاکن‌های شکلی و

## مهر مدرسه

مدادتراش‌های عجیب‌وغریبشان را به هم نشان می‌دهند. مادرها شادمانی زیرپوستی دارند با مخلوطی از اضطراب. آفتاب مدت‌هاست در آمده و می‌خورد توی چشم بچه‌ها. مادر سما‌هاو را آورده مدرسه. کلاس چهارم. سما به خاطر مشکل مادرزادی پاهایش قادر نیست تادلش را حفظ کند. مادرش می‌گوید: «نه ماه مدرسه را هرروز می‌آیم با سما مدرسه و پشت در کلاس می‌نشینم. سما نمی‌تواند تادلش را حفظ کند. اگر دستشویی داشته باشد می‌برشم و اگر دفتر و مدادش از روی میز سر بخورد می‌روم داخل کلاس و برایش می‌آورم. معلم‌ها می‌گویند وقت ندارند این کارهای سما را انجام دهند.

روپای خیلی از بچه‌هاست؛ آتش‌نشان شدن و لباس قرمز و سیاه به تن کردن و به دل شمله‌ها زدن بخشی از خاطره روز‌هایی است که بچه‌ها به شغل آینده‌شان فکر می‌کنند. یک فانتزی تمام‌عیار برای بزرگ شدن، برای شجاع بودن و حتی برای قهرمان بازی. اما این حرفه بیش از هر صفت دیگری از خودگذشتگی می‌خواهد. دوست داشتن همنوع و از جان گذشتن در لحظه حادثه را می‌خواهد. ۷مهرماه روز آتش‌نشان است. روزی واقعی و به دور از رویاها و فانتزی‌هایی که حول این حرفه شکل گرفته. روزی که فرصتی است تا از آتش گذشتن و جان برکف نهادن این عزیزان را ارج نهمیم. بودن آن‌ها آرامشی است برای همه ما. برای همه آن‌هایی که این‌گونه فرزندانشان را از آتش بیرون می‌کشند.



می‌گویند کلاششان از ریتم می‌افتد. این است که سرتاسر پاییز و زمستان را پشت در توی سالن مدرسه و توی سرما سر می‌کنم. وضعیت سما طوری نیست که به مدارس خاص ببرمش، چون باهوش است و مشکل جزئی دارد. خدا خیر بدهد به مدیر مدرسه که لااقل یک صندلی برای نشستن به من می‌دهد. اگر نمی‌داد نمی‌توانستم سر پا چند ساعت بایستم.»

مادر سما می‌گوید باور می‌کنید تمام موزاییک‌های کف سالن را شمرده‌ام برای اینکه حوصله‌ام سر نرود. در مدرسه باز می‌شود. یک عالمه دختر با صورت‌های توپ‌رانه و تازه داخل مدرسه می‌شوند. مادر سما دختر زیابیش را تا کلاس همراهی می‌کند. زنگ می‌خورد و مهرماه رسمی می‌شود.



یکشنبه ● ۴مهر ۱۳۹۵ ● شماره هفتاد و دو

A T I V E H N O

#### «ساختمان نیمه کاره-۵۶»

مسعود مشایخی



### بوی جبهه و ایثار

مهرماه از راه رسیده و کارهای ما کمی سبک شده و مجالی برای استراحت پیدا کرده‌ایم. هرسال مهرماه که می‌آید شرایط آب‌وهوایی را هم با خودش کمی تغییر می‌دهد و هوا خنک می‌شود اما امسال برخلاف سال‌های قبل مثل اینکه تابستان و گرما قصد رفتن ندارند و هوا گماکان گرم است و کار کردن سخت و طاقت‌فرسا. با این حال با جنب‌وجوش مردم و رفت‌وآمد بچه‌مدرسه‌ای‌ها می‌توان تغییر فصل را احساس کرد.

البته جنب‌وجوش مدرسه‌ها و دانش‌آموزان به محل کار ما هم سرایت کرده است. چند نفر از بچه‌ها که از دوستان سنن‌بالای ساختمان هستند درگیر ثبت‌نام و خریدلباس و سرویس گرفتن و تهیه لوازم تحریر برای بچه‌های خود هستند. حسن یکی از همین دوستانمان است که به‌خاطر عیال‌وار بودن، به‌قول بچه‌ها در همه رده‌های سنی و تحصیلی دانش‌آموز دارد. بچه‌ها به شوخی می‌گویند رونق مدارس شهر از حسن است!

حسن می‌گوید هرچه برای بچه‌هایش خرید می‌کند تمامی ندارد و هنوز لوازم تحریر و کتاب‌های بچه‌ها مانده است. یاسر هم تنها دخترش به کلاس دوم می‌رود و اگرچه دردرس ثبت‌نام نداشته اما از سرویس گرفتن و خرید لباس نالان بود.

دیروز وقت صبحانه هر کدام از بچه‌ها خطرهای از دوران مدرسه‌اش تعریف می‌کرد. الیاس با آب‌وتاب از شیرین‌کاری‌های دوران مدرسه‌اش می‌گفت.

اینکه چگونه سر معلمانش به‌اصطلاح کلاه می‌گذاشته و از مدرسه فرار می‌کرده. محمد که «خندوانه» ساختمان نیمه‌کاره است، وسط خاطره‌گویی لباس تکه انداخت که همین کارها را کرده‌ای که مجبور شده‌ای کارگری کنی و گر نه الان برای خودت دکتر یا مهندس بودی! محمد خودش هم چند خاطره جالب تعریف کرد و همه را حسایی خنداند.

دوباره رفت‌وآمد بچه‌مدرسه‌ای‌ها از جلوی ساختمان ما شروع شده و شورونشاطی به این محله داده که معمولاً سوت‌و‌کور است. قبلاً گفته بودم که انتهای بلواری که ساختمان ما در آن قرار دارد گلزار شهدای شهر واقع شده است. این روزها که سالروز آغاز جنگ تحمیلی و دفاع مقدس است شاهد ادای احترام مردم به شهدای گرامی هستیم. دو سه روز قبل هم رژه نیروهای مسلح از این بلوار تا گلزار شهدا برگزار شد. جمعه خانه بودم و سرگرم تماشای تلویزیون، که یکی از شبکه‌ها فیلم ششیار ۱۴۳ را پخش کرد. راجع به آن زیاد شنیده بودم اما موفق به تماشای آن نشده بودم. واقعا تحت تأثیر قرار گرفتم. خیلی خوب حال و هوای خانواده‌هایی را به تصویر کشیده‌بود که بچه‌هایشان به جبهه رفته بودند. تصور شرایط این خانواده‌ها خیلی دور از ذهن و سخت است.وقتی شهید می‌آوردند و همه محله عزاداری می‌شد سنن زیادی نداشتیم و درک درستی از شرایط آن روزها نداشتیم. خانواده شهدا و رزمندگان آن روزها ساعت‌های بسیار سختی را پشت سر گذاشته‌اند و رنج‌های بسیاری برده‌اند. نیاز است به این خانواده‌ها توجه ویژه‌ای شود.

فراتر از آن باید پدرومادرهایی که فرزندان خود را تقدیم این خاک کرده‌اند ارج گذاشته شوند و برای نسل جدید گفته شود که این والدین چه سختی‌هایی کشیده‌اند و برای وطن چه داغی را تحمل کرده‌اند. این وظیفه‌ای است که نباید فراموش شود.

در ساختمان ما احمدآقا، که سال‌ها در جبهه بوده و به‌قول خودش در منطقه عملیاتی جنگیده، این روزها خاطره‌های زیادی برای بچه‌ها تعریف می‌کند. احمدآقا معمولاً فقط سال تاسال و در چنین روز‌هایی از جبهه و دفاع برای ما می‌گوید. در همین روز‌هایی که همه‌جا رنگ‌وبوی جبهه به خود می‌گیرد. احمدآقای که هیچ منتی برای حضور در جبهه بر کسی ندارد و تا به حال حاضر نشده از هیچ سهمیه و امتیازی استفاده کند و هنوز از اینکه با کارگران دمخور است خدا را شکر می‌کند.

## روایت‌های آماری هشت سال دفاع مقدس

